

رحمت الهی در مثنوی مولوی

آمنه خواتون اسفندیاری*

دانشجوی کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر

دکتر حسین منصوریان سرخگریه

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قائم‌شهر

(تاریخ دریافت: ۸۹/۴/۲۳، تاریخ تصویب: ۸۹/۸/۱۱)

چکیده

مولانا در مثنوی معنوی بر اساس تجربیات روحانی و دیدگاه عرفانی خویش، به کمک آیات و روایات و احوال انبیا و حکایات و تمثیلات، به گونه‌ای نغز و مؤثر از فیض و رحمت حق، سخن می‌گوید. آنچه که مسلم است، این است که از جانب خداوند امواج رحمت الهی همواره ساطع و منتشر می‌گردد. و این انسان جاهل است که گاهی وجود خود را از پرتو این امواج دور می‌سازد. مولانا با بیان زیبا و جذاب خود آنچنان رحمت و رحیمیت حق را در آیینۀ مثنوی به تصویر می‌کشد که نشانه‌های قهر و غضب الهی را تحت الشعاع قرار می‌دهد، چرا که اصل و متن خلقت رحمت است. "الوجود کله رحمه".

مثنوی نیز قرآن کریم و انبیا و اولیای الهی را از جلوه‌های بارز رحمت حق و اطاعت و تبعیت از آنان را موجب بهره‌مندی از دریای بی‌کران

رحمت الهی می‌داند. امیدوار بودن به رحمت الهی در زندگی انسان را به
سوی کمال و ترقی که هدف خلقت است؛ سوق می‌دهد.

واژه‌های کلیدی:

مولوی، رحمت الهی، قهر و غضب، کمال.

مقدمه

مولانا در اثر گران قدر خود، مثنوی شریف، که در واقع نوعی تفسیر قرآن کریم است، مظاهر و... جلوه‌های رحمت الهی و راه‌های جذب و دفع آن را چنان زیبا و مؤثر، بیان می‌کند که آتش عشق و محبت الهی را در دل هر خواننده‌ای، شعله‌ور می‌سازد و آن‌ها را هر چه بیشتر به سوی خدای رحمان و رحیم فرامی‌خواند.

ایشان نیز برای باورند که ندای رحمت پروردگار، در سراسر هستی، طنین‌انداز و انوار فروزان آن در همه آفرینش، درخشان و ساطع است. لیکن ما باید زمینه پذیرش آن را در خود فراهم سازیم. اگر زمانی خود را از لطف و عنایت خالق رحمان بی‌نصیب دیدیم، حق نداریم در رحمانیت او، تردید کنیم، بلکه باید ریشه آن را در اعمال و کردار خود جست و جو نماییم، زیرا او خود هدف از آغاز و انجام خلقتش را تنها، رحمت بیان کرده است. بنابراین آگاهی انسان از آن چه که مانع نزول بارانی رحمت بی‌کران الهی می‌شود، بسیار درخور اهمیت است.

در مثنوی شریف، به حکایات و نکاتی برمی‌خوریم که آینه عبرت و مایه بازدارندگی از عصیان، در برابر خالق رحمان است و در واقع تأمل در مضامین این حکایات، زمینه رشد کمالات انسانی را در سایه رحمت الهی برای همگان مهیا می‌سازد.

پس چه زیبا و پسندیده است که انسان در این نظام هستی که بر پایه رحمت و لطف الهی بنا شده است، با عشق به حق تعالی و تواضع در برابر او، از مظاهر رحمتش که از مهم‌ترین مصادیق آن، قرآن کریم و انسان کامل است، به خوبی بهره‌مند شود، تا رحمت جزئی‌اش به رحمت کل متصل گردد و به کمال انسانی، دست یابد. چرا که لطف و عنایت حق تعالی که از مخزن فیض و کرم نامتناهی او بر دل و جان سالکان می‌رسد، هزار بار از کوشش انسان در عبادت و اطاعت، بهتر است. از این رو بنده باید در تمام امور زندگی‌اش به فضل و رحمت باری تعالی نظر داشته باشد و هیچ چیزی را حاصل زحمات خویش نبیند.

موضوع رحمت الهی که همان اعطای حق و افاضه وجود بر خلق است و مفسران بزرگ ما نیز در تبیین این واژه در آیات الهی، آن را به رحمت عام، که از گستره فراتری برخوردار است و مقدمه به عمل نیست و رحمت خاص، که عمدتاً منحصر به مؤمنان

است، تقسیم کرده‌اند. ما را برآن داشت تا در این مجموعه، با ژرف‌نگری در ابیات مثنوی به مؤلفه‌های جذب و دفع رحمت الهی که ما را در برخورداری از رحمت خاصه حق در سایه رحمت عام اویاری می‌رساند، اشاراتی داشته باشیم.

مظاهر رحمت الهی

اکنون به نمونه‌هایی از مظاهر رحمت حق در مثنوی مولانا می‌پردازیم :

الف) افاضه هستی

یکی از برجسته‌ترین مصادیق رحمت الهی، افاضه "هستی" است، چرا که موجودات عالم برخلاف عدم و نیستی کمال طلب‌اند، به همین دلیل هستی، موهبتی الهی است. "رحمت خداوندی ایجاب می‌کرده است که هستی بخشی و هستی آفرینی کند، پس آفرینش، کمال رحمت است بر هر موجودی." (صدرالدینی، ۱۳۸۲: ۱۷)

مولانا در ابیات زیر به این موضوع اشاره دارد که اگرچه ما هنوز در عدم بودیم (اعیان ثابت) و توانایی اظهار عشق و طلب نداشتیم، پروردگار توانا، نیازی را که هنوز در ما ظاهر نشده بود، شنید و لباس فاخر هستی را بر ما پوشانید.

ما نبودیم و تقاضا مان نبود / لطف تو ناگفته ما می‌شنود

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۰۳/۱)

موسی و عیسی کجا بود کافتاب / کشت موجودات را می‌داد آب
آدم و حوا کجا بود آن زمان / که خدا افکند این زه در کمان

(مولوی، ۱۳۷۸، ۳/۳۱۸)

آفرینش انسان، مصداق بارز رحمانیت و اکرام الهی و نقطه پیدایش عشق و عرفان، میان محب و محبوب حقیقی است. خداوند خود هدف از اعطای هستی به مخلوقات را کشانیدن وجود ناچیز آنان، به سوی تعالی و سرمست شدن آنان از شراب ناب عشق و معرفت دانسته است.

باد ما و بود ما از داد توست / هستی ما جمله از ایجاد توست

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را
لذت انعام خود را وامگیر نقل و باده و جام خود را وامگیر

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۰۲/۳)

انسان که جامع همه مراتب و حقایق عالم و هدف غایی خلقت است، در قیاس با عالم کبیر (هستی)، عالم صغیر خوانده شد. اما از نظر مولانا اگر انسان، ارزش وجودی خود را به درستی درک کند و در جهت تکامل خویش گام بردارد "معنای حقیقی خود را که عالم اکبر است باز می‌یابد." (قانعی، ۱۳۸۸: ۷۸)

پس به صورت، عالم اصغر تویی پس به معنی، عالم اکبر تویی
ظاهر آن شاخ اصل میوه است باطن باهر ثمر شد شاخ هست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۷۱/۴)

با این همه از نظر مولانا، آفرینش چیزی جز لطف و احسان حق بر بندگان نیست. همه ذرات عالم تجلی‌گاه لطف و رحمت او و هر موجودی، مظهر اسمای الهی است.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

(مولوی، ۱۳۷۸، ۴۴۶/۲)

شش جهت عالم همه اکرام اوست هر طرف که بنگری اعلام اوست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۷۹۰/۳)

ب) قرآن کریم

هیچ رحمتی برای بشر والاتر از قرآن نیست. قرآن، عصاره حقایق هستی و سفره رحمت خاصه حق است که برای مؤمنین گسترده شده است. "و انه لهدی و رحمة للمومنین" (نمل/ ۷۷)

مولانا نیز می‌گوید: قرآن با زبان پر معنای خود تا روز قیامت، ندا سر می‌دهد که ای کسانی که از جهل و نادانی خویش مرا باور نکردید و افسانه پنداشتید؛ من غذای معنوی حق، گوهر پاک و برگزیده و خورشیدی درخشانم که نور معرفت و بصیرت را در قلوب شما برمی‌افروزم.

تا قیامت می‌زند قرآن ندا کای گروهی جهل را گشته فدای
 که مرا افسانه می‌پنداشتید تخم طعن و کافری می‌کاشتید
 من کلام حقم و قایم به ذات قوت جان جان و یاقوت زکات
 نور خورشیدم فتاده بر شما لیک از خورشید ناگشته جدا
 نک منم ینبوع آن آب حیات که رهانم عاشقان را از ممت

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۹۰۵/۳-۱۹۰۴)

قرآن کریم سرشار از معرفت حق است و اگر نازل نمی‌شد، باب معرفت الهی همواره بسته می‌ماند. لذا آن چه که می‌تواند انسان را به سرچشمه نور، رهنمون سازد، معارف قرآنی است. این معجزه گران سنگ الهی علاوه بر ظاهری بی‌نظیر، باطنی بسیار عمیق دارد که عقل‌های بشری از درک آن حیران و سرگشته است. حضرت علی (ع) در این زمینه می‌فرماید: "همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت‌آور آن تمام نمی‌شود و اسرار نهفته آن پایان نمی‌پذیرد و تاریکی‌ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد." (نهج البلاغه، ۱۳۸۵: ۶۵)

حرف قرآن را مدان که ظاهری است زیر ظاهر، باطنی بر قاهری است
 زیر آن باطن، یکی بطن سوم که درو گردد خردها جمله گم
 بطن چارم از نبی خود کس ندید جز خدای بی‌نظیر بی‌ندید

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۸۴/۳)

پ) انبیا و اولیای الهی

بعثت انبیا از مظاهر رحمت حق و پاسخ خدای رحمان به نیاز بشر به انسانی کامل است. آنان واسطه فیض حضرت حق - جل جلاله - برای آفرینش و به ویژه انسان محسوب می‌گردند و همانند کتاب خدا سرشار از معارف الهی‌اند و قرآن ناطق خواننده می‌شوند.

آن خدایی که فرستاد انبیا نه به حاجت بل به فضل و کبریا

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۵۶/۲)

مولانا در فرازی دیگر تصریح دارد که انبیای الهی از این نظر مظهر رحمت‌اند که:

خلقی را خوانند سوی درگاه خاص حق را خوانند که وافر کن خلاص

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۶۴/۳)

انبیا و اولیا الله در قرآن کریم رحمتی برای عالمیان معرفی شده‌اند. آنان رحمت و بخشایش آسمانی‌اند و با رهانیدن انسانها از خودبینی و انانیت، حیاتی دیگر به آنان می‌بخشند و آنها را عین رحمت می‌سازند. البته از میان آنان، پیامبر اسلام(ص) به طور اخص، مفتخر به عنوان "رحمة للعالمین" شده است زیرا (دینی آورده که در اخذ به آن سعادت اهل دنیا در دنیا و آخرتشان تامین است) "و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین"

(انبیا/ ۱۰۷)

تیغ در زرادخانه اولیاست دیدن ایشان شما را کیمیاست

جمله دانایان همین گفته، همین هست دانا رحمة للعالمین

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲/۲۲۶)

زان بیاورد اولیا را در زمین که کندشان رحمة للعالمین

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۶۴/۳)

ذات اقدس حق مقام شفاعت را نیز به انبیا و اولیاء و به طور خاص به حضرت محمد(ص) اعطا کرده است تا شافع امت خویش باشند.

گفت پیغمبر که روز رستخیز کی گذارم مجرمان را اشک ریز

من شفیع عاصیان باشم به جان تا رهانم‌شان ز اشکنجه گران

عاصیان واهل کبایر را به جهد وارهانم از عتاب نقض عهد

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۵۸/۳)

از جلوه‌های دیگر رحمت حق این است که خداوند متعال با توجه به عنایت خاص خود نسبت به حضرت محمد(ص) امت او را "امت مرحومه" و بهترین امت قرار داده است. امت محمدی بعد از امم پیشین آمده‌اند تا از سرنوشت آنان عبرت گیرند و خود را از عذاب و قهر الهی مصون دارند.

در میان ائمت مرحوم باش سنت احمد مهمل، محکوم باش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۵۲/۶)

ائمت مرحومه زین رو خواندمان آن رسول حق و صادق در بیان
پس سپاس او را، که ما را در جهان کرد پیدا از پس پیشینیان
تا شنیدیم آن سیاستهای حق بر قرون ماضیه اندر سبق

(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۰۴-۵/۱)

ج) علم لدنی

در مقام شامخ انسان همین بس، که خداوند در مورد او فرموده است "و علم ادم
الاسماء کلها" معدن علم موهوبی و کشفی، باطن پاک انسان و نفس تهذیب یافته
اوست، وگرنه علم جزئی و این جهان را هر نفسی می‌تواند بیاموزد پس انسان کامل
مظهر رحمت حق است، زیرا "مظهر اسم جامع و مرآت تجلی اسم اعظم است"
(امام خمینی، ۱۳۸۲: ۶۳۵)

گفت و لله عالم السر الخفی کافرید از خاک آدم را صفی
درسه گزقالب که دادش وانمود هرچه در الواح و در ارواح بود
تا ابد هرچه بود او پیش پیش درس کرد از علم الاسماء خویش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳/۱-۶۹۲)

مولوی اشاره دارد که این علم حقیقی و تحقیقی را حق تعالی به آدم، هدیه کرد و او
را خلق برتر خود قرار داد. "آنچه بر آدم القاء شد علم لدنی بود که علم واقعی است و
آنچه که مبتنی بر آن نیست علمی است که باید از سینه آنرا پاک کرد.

(زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۷۳)

بوالبشر که علم الاسماء بک است صد هزاران علمش اندر هررگ است
اسم هر چیزی چنان کان چیز هست تا به پایان جان او را داد دست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳۵۴/۱)

(د) عشق

عشق از بنیادی‌ترین مفاهیم در مثنوی مولوی و خود از مظاهر تام و کمال رحمت حضرت حق می‌باشد. عطیه‌ای الهی است که خدای تعالی، انسان را بدان ممتاز کرده است. "فرشته عشق نداند که چیست، قصه مخوان" (حافظ، ۱۳۷۰: ۳۴۳) در نگاه مولانا نیز "عشق است که اجرام و ذرات را به هم نزدیک و سپس متصل می‌سازد؛ و هم شدت آن سبب انفجار و تفریق می‌گردد. پس عشق نیرویی شگرف و سبب حرکتی دورانی است که به کل کاینات وابسته می‌شود." (بیانی، ۱۳۸۴: ۲۸۲)

دور گردون‌ها ز موج عشق دان گرنیبودی عشق، بفسردی جهان

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۵۶/۵)

مولوی معتقد است که مقام هر عاشقی به قدر مقام معشوق اوست. "پس کاملترین عشق محبتی است که ذات را که منبع جمیع کمالات است دوست دارد و به مرتبه آثاری سر فرود نیاورد." (خوارزمی، ۱۳۸۴: ۲۰۴/۱)

عشق اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غیر او باشد مجاز

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۹۴/۶)

عشق ربانی است خورشید کمال امر نور اوست خلقان چون ظلال

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲۹۸/۶)

"او نخست صلاهی محبت در انداخت و شور عشق برانگیخت و به جمال بی‌نهایت خویش عشق ورزیدن آغاز کرد و جهان را مظهر جمال لم یزلی ساخت و آدم خاکی را محبت آموخت." (فروزانفر، ۱۳۷۱: ۶۸۱)

عشق آن بگزین که جمله انبیا یافتند در عشق او کار و کیا

عشق آن زنده گزین کوباقی است کز شراب جان فزایت ساقی است

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۱۱/۱)

از نظر مولانا "عشق اصطرب اسرار خداست" (مولوی، ۱۳۷۲: ۱۴/۱) و به کمک آن می‌توان به حقایق الهی، دست یافت. ایشان عشق را هدف غایی حیات و سر خدای تعالی می‌داند که در دل مومنین به ودیعت نهاده است. "عشق کمند جاذبه‌ای است که مشیت

حق، سالک را بدان وسیله در طلب می‌آورد و وقتی سالک را در کمند جاذبه فرو گیرد او را به خط سلوک روحانی می‌اندازد و مخاطره راه را هم بر او سبک می‌سازد.
(زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۲۸۰)

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و جمله عیبی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶۳/۱)

و هر نوع جنب و جوش در ذرات عالم، ناشی از عشق و در حقیقت، نیروی محرک کاینات است.

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶۵/۱)

عوامل جذب رحمت الهی

الف) ادب و تواضع

بالاترین کمال آدمی آن است که مؤدب به ادب شود و در برابر حضرت باری تعالی اظهار بندگی و فروتنی کند. "اگر انسان به ادب کمالی و صفاتی انسانی متصف نشود، کمالات انسانی در او ظهور ننماید و به الطاف وجودی دست نیابد." (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۵۹)
در مثنوی شریف بر اساس آیه "قالا: ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا، لنكوننا من الخاسرین" (اعراف/۲۲) چنین آمده است که چون حضرت آدم (ع) از روی تواضع و ادب، در برابر پروردگار متعال به گناه خویش اعتراف کرد، مشمول رحمت حق گردید. اگرچه گناه او از قضا و قدر بود.

گفت آدم که ظلمنا انفسنا او ز فعل حق نبود غافل چوما
در گنه او از ادب پنهانش کرد ز آن گنه بر خود زدن او بر نخورد
بعد توبه گفتش: ای آدم نه من آفریدم در تو آن جرم و محن
نه که تقدیر و قضای من بد آن چون به وقت عذر کردی آن نهان

گفت: ترسیدم ادب نگذاشتم گفت: من هم پاس آنت داشتم
هر که آرد حرمت او حرمت برد هر که آرد قند لوزینه خورد

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۱۵-۴۱۴)

چنان چه انسان وجود و هستی مادی خویش را در برابر عظمت پروردگار هیچ
شمارد و از خود تهی گردد، یقیناً از "خمر رحمت" حق (معرفت و آگاهی از اسرار الهی)
سیراب می‌شود و هستی جاودانه می‌یابد.

آب رحمت بایست، رو پست شو وانگهان خور، خمر رحمت، مست شو

(مولوی، ۱۳۷۸: ۲/۴۸۷)

ب) اشک و زاری

اشک کان از بهر او بارند خلق گوهر است و اشک پندارند خلق

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۴۸۴)

یکی از عواملی که دریای رحمت حق را به جوش می‌آورد و بارها در مثنوی به عنوان
مقدمه‌ای برای تنبیه و بیداری باطن مطرح شده است، گریه و تضرع است. چنان چه
کشش و جذبۀ حق بنده‌ای را به درگاه الهی فرا خواند، شایسته است که با اشک و زاری
باحضرت رحمان راز و نیاز کند، زیرا خداوند خود خریدار اشک، دل شکسته و محزون
است و آن را شوینده گناهان و خاموش کننده آتش دوزخ می‌داند.

نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش از دو عالم ناله و غم بایدش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۴۸۳)

چون خدا خواهد که مان یاری دهد میل ما را جانب زاری دهد
ای خنک چشمی که آن گریان اوست ای همایون دل که آن بریان اوست
هر کجا آب روان سبزه بود هر کجا اشکی دوان رحمت شود

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۲۵۴-۲۵۵)

بهرگریره آمد آدم بر زمین تا بود گریان و نالان و حزین

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۵۱/۱)

مرحوم فروزانفر می‌گوید: ناله و زاری، انعکاس تأثیر قدرت است و از این‌رو ممکن است که اصحاب قدرت از زاری و ناله ضعیفان و عاشقان لذت برند و شاید علت تأثیر زاری در دل معشوق و هر صاحب قدرت، آن باشد که آثار توانایی خود را در آن منعکس می‌بیند و بر اثر این دید ناخودآگاه به مساعدت همت می‌بندد و مهر می‌ورزد، چه آن را یکی از عوامل ظهور قدرت خویش می‌پندارد. می‌توان گفت که زاری بدان سبب مطلوب است که از شهود نقص و حاجت می‌خیزد و آن، آدمی را به طلب کمال برمی‌انگیزد.

(فروزانفر، ۱۳۷۱: ۶-۷۰۵)

نالاه و گریه قوی سرمایه‌ای است رحمت کلی قویتر دایه‌ای است
گفت ادعوا لله بی‌زاری مباش تا بجوشد شیرهای مهر پاش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۰/۲-۴۸۹)

پ) صبر و خاموشی

عامل مهم دیگری که در جذب رحمت خاصه حق بسیار مؤثر می‌باشد برخورداری از نیروی صبر و شکیبایی است که در نگاه مولوی همچون کیمیایی است:

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید

(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۹/۳)

صابران عاشق حق بلای دوست را عین ولا و جفای یار را محض وفا می‌دانند و در حقیقت با بصیرت خود می‌بینند که در پس هر رنج و المی، کرمی است. لذا صبوری در برابر ناملایمات و وسوسه‌های نفسانی، موجب گشایش ابواب رحمت الهی می‌گردد. مولانا در حکایت قوم سبا می‌گوید: این قوم گمراه و کوردل با این‌که انواع معجزات الهی از جانب انبیا بر آنان نازل می‌شد، ایمان نمی‌آوردند و همچنان گستاخانه معجزه‌ای دیگر می‌خواستند.

صبر و خاموشی جذوب رحمت است وین نشان جستن، نشان علت است

انصتوا بپندیر تا بر جان تو آید از جانان جزای انصتوا

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳/۶۸۵)

سکوت و پرهیز از پرگویی و سخنان بیهوده، خود کلید ورود به مسیر تهذیب نفس و سیر الی الله است. در اصول کافی آمده است: "همانا خاموشی یکی از درهای حکمت است، خاموشی محبت می آورد و راهنمای هر امر خیری است، زیرا انسان با تفکر به هر خیری می رسد و خاموشی موجب و مزید تفکر است." (کلینی، ۱۳۷۵: ۵-۱۷۴)

ج) توبه

توبه عامل نوید دهنده امن و رحمت الهی و از اولین مقامات سیر و سلوک است. خداوند به لطف و رحمت خویش بنده گنهکاری را که به او رجوع می کند؛ می پذیرد و دوست می دارد. "ان الله يحب التوابین و يحب المطهرین" (بقره/۲۲۲) بر اساس آیات و روایات، توبه بر انسان واجب است. بدون توبه و شستن دل از نقش گناه، جایی برای نقش توحید و فضایل اخلاقی باقی نمی ماند. "درست است که عصیان انسان قهر الهی و عقوبتی را که سزای عصیان محسوب است در پی دارد اما تضرع و بازگشت تائبانه نشانه قهر و عقوبت الهی را دفع می کند و مایه نزول رحمت و شمول مغفرت وی می گردد." (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۱۴)

بوی شیر خشم دیدی باز گرد با مناجات و حذر انباز گرد

(مولوی، ۱۳۷۸: ۳/۱۱۳)

کوه را که کن زاستغفار، و خویش جام مغفوران بگیر و خوش بکش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴)

حضرت مولوی نیز مانند برخی از بزرگان ما معتقد است که توبه، فراموش کردن گناه گذشته است، زیرا توبه نشانه محبت است، باید نقش عشق و تواضع، جای هرگونه گرایش به گناه را پر کند. ایشان توبه نصوح را به عنوان توبه ای واقعی و آگاهانه معرفی می کند، چرا که هر چه توبه، راسخ تر و قوی تر باشد؛ بیشتر آثار معصیت را از بین می برد.

ایشان در حکایت مردی به نام نصوح که ظاهری زنانه داشت و مدت سی سال در حمام زنان دلاکی می‌کرد، چنین می‌گوید که وی زمانی که گوهری از آن دختر ملک ناپدید شد و دستور رسید که همه آنان را که در حمام‌اند بگردند، نادم و پشیمان به خلوتی می‌رود و در حالی که از ترس به خود می‌لرزد به درگاه حق توبه می‌کند و با گریه و زاری و سجده‌های پیاپی از خدا می‌خواهد که او را از بند این رسوایی برهاند:

در میان یارب و یارب بد او بانگ آمد از میان جستجو
جمله راجستیم پیش آی ای نصوح گشت بی‌هوش آن زمان پرید روح
همچو دیوار شکسته در فتاد هوش و عقلش رفت، شد او چون جماد
چون تهی گشت و وجود او نماند باز جانش را خدا در پیش خواند
چون شکست آن کشتی او بی‌مراد در کنار رحمت دریا فتاد
جان به حق پیوست چون بیهوش شد موج رحمت آن زمان در جوش شد

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵/۲۴-۲۳)

به هر حال برای این که توبه کننده مستعد دریافت رحمت الهی گردد، باید احساس حزن و اندوه و پشیمانی و احساس امید به رحمت الهی را به صورت متوازن در درون خویش پدید آورد و با التماس و تضرع و زاری از خدا طلب رحمت کند.

ز آن که آدم زان عتاب از اشک رست اشک تر باشد دم توبه پرست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۴۵۱)

چ) ابتلا و بیماری

مولانا در حکایت عیادت پیامبر از شخصی که علت بیماری او گستاخی‌اش در دعا کردن بود، ابتلا و بیماری را از جلوه‌های رحمت می‌شمارد، زیرا بیماری علاوه بر این که موجب تقویت سیستم دفاعی بدن و گاهی اوقات نیز عامل سلامتی و دوام حیات انسان است، از جمله اسباب آمرزش گناهان می‌باشد. چه بسا انسان بیمار و دردمند هر لحظه به یاد خدا و مرگ و آخرت می‌افتد؛ از خطاها و گناهانی که از او سر زده، متنبه می‌شود، توبه می‌کند و از دریای رحمت الهی بهره می‌برد.

رنج و دردها به ظاهر قهر الهی است اما در اصل موجب توجه انسان به صفات جلالیه پروردگار ودل کندن او از تعلقات مادی خویش می‌گردد. در نتیجه در مسیر عشق و معرفت ثابت قدم می‌شود.

ای خجسته رنج و بیماری و تب ای مبارک درد و بیداری شب
 نیک مرا در پیری از لطف و کرم حق چنین رنجوری داد و ستم
 تا نخسبم جمله شب چون گاو میش دردها بخشید حق از لطف خویش
 زین شکست آن رحم شاهان جوش کرد دوزخ از تهدید من خاموش کرد
 رنج، گنج آمد که رحمتها در اوست مغز تازه شد چو بخراشید پوست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶۰/۲-۵۵۹)

ای جنای توز دولت خوبتر و انتقام توز جان محبوب‌تر

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴۳۴/۱)

عوامل دفع رحمت حق

الف) ترک ادب

ترک ادب از جمله عواملی است که انسان را فاسق جلوه می‌دهد و از فضایل انسانی دور می‌کند. مولوی معتقد است که انسان بی‌ادب نه تنها وجود خود را از لطف رب محروم می‌سازد بلکه دیگران را نیز به آتش گناه خود می‌سوزاند، زیرا "خروج یک جزء عالم از نظم و نظام معقول جهان، تمام اجزای جهان را از آن نظم و نظام خارج می‌کند و همه چیز را دچار بی‌نظمی می‌سازد." (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۵۵)

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب

(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۴/۱)

مولانا در چند مورد به ناسپاسی و بی‌ادبی امت‌های پیشین اشاره می‌کند و از جمله آنها قوم بهانه جو و ناسپاس حضرت موسی (ع) هستند که در برابر نزول مائده آسمانی به جای سپاسگزاری حق، گستاخانه به حضرت می‌گفتند از خدای خود بخواه که طعامی دیگر برای ما بفرستد. این فرومایگی آنان موجب انقطاع رحمت حق گردید.

ابر موسی پر رحمت برگشاد پخته و شیرین بی‌زحمت بداد
از برای پخته خواران کرم رحمتش افراشت بر عالم علم
تا چهل سال آن وظیفه و آن عطا کم نشد یک روز از آن اهل رجاء
تا همیشان از خسیسی خواستند گند نا و تره و خس خاستند

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۹۵۰)

با توجه به آیه شریفه: "قال بما اغویتنی لاقعدن لهم صراط المستقیم" (اعراف/۱۵)
ابلیس بی‌شرمانه گناه خود را به خداوند نسبت می‌دهد و مطرود درگاه حق می‌گردد.

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد که بدم من سرخ‌رو، کردیم زرد
رنگ رنگ توست صباغم تویی اصل جرم و آفت و داغم تویی

(مولوی، ۱۳۷۸: ۴/۴۰۸)

بی‌حرمتی کردن به اولیاء الهی و عدم اطاعت از آنان، نیز محرومیت از رحمت حق
را در پی دارد، افرادی این چنین مصداق این آیه هستند "فانتقمنا منهم فاغر قناهم فی
الیم ...". (اعراف / ۳۶)

گر نبودی نوح شیر سردی پس جهانی را چرا بر هم زدی
صد هزاران شیر بود او در تنی او چو آتش بود و عالم خرمنی
چون که خرمن پاس عشراوند داشت او چنین شعله بر این خرمن گماشت
هر که او در پیش این شیر نهان بی‌ادب چون گرگ بگشاید دهان
همچو گرگ آن شیر بردارندش فانتقمنا منهم بر خواندش

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/۸۰۸)

ب) کبر و غرور

غرور منشأ اکثر آفات و شرور و سرچشمه هر شقاوتی است. انسان خدابین، همه
جهان را مجرای فیض خدا می‌داند و خود را نیز ابزار دست اومی‌یابد از این رو برای خود
استقلالی قایل نیست. در مثنوی شریف در حکایت هاروت و ماروت به ابن نکته اشاره
شده است که انسان باید با تسلط بر وسوسه‌های نفسانی‌اش خود را از دام کبر و غرور

برهاند تا خرمن اعمالش بریاد نرود، زیرا هیچ مخلوقی حق ندارد در برابر خدای بزرگ، از عبادات و طاعات خویش دم زند.

همچو هاروت و چو ماروت شهیر از بطر خوردند زهر آلود تیر

(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۵۴/۱)

بود هاروت از ملائک آسمان از عتابی شد معلق همچنان

سرنگون زان شد که از سر دور ماند خویش را سر ساخت و تنها پیش راند

(مولوی، ۱۳۷۸: ۹۹۳/۵)

ابلیس و بلعم باعور نیز مغلوب نفس خویش گشتند، عظمت و مشیت الهی را فراموش کردند و به عبادات و طاعات خویش غره شدند. مولوی در مورد کبر و خود بینی آنان می گوید:

آن بلیس از خمر خوردن دور بود مست بود او از تکبر و زج خود

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۰۱۰/۴)

نازینی تو ولی در حد خویش الله الله پسا منه از حد بیش

گزرزی بر نازنین تراز خودت درتگ هفتم زمین زیر آردت

(مولوی، ۱۳۷۸: ۸۵۰/۱)

پ) لاف و دروغ

لاف و ادعای دروغین موجب دفع لطف و کرم حق می شود چرا که " با فرو ریختن حریم های صداقت و راستی در آدمی تمامی ارزش های انسانی فرو می ریزد." و آدمی را از مقام والای انسانی دور می سازد. (جعفری، ۱۳۸۶: ۱۷۲)

مولانا در حکایت مرد تهی دست و پرادعایی که هر بامداد سبیل و لب خود را با دنبه چرب می کرد و در جمع دوستان لاف می زد که ما دیشب چنین و چنان خوردیم، از زبان شکم او می گوید:

گر نبودی لاف زشتت ای گدا یک کریمی رحم افکندی به ما

ور نمودی عیب و کثر کم باختی یک طبییی داروی او ساختی

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۸۸/۳)

"خوارزمی گوید: ارباب حالات و اصحاب مقامات گفته‌اند که هر که از مقامی دم زند که بدان مقام نرسیده است و چنان اظهار کند که او را ارتقا بدان درجه و اعتلا بدان مقام دست داده؛ خداوند تعالی او را محروم گرداند از رسیدن بدان مقام."
(به نقل از زمانی، ۱۳۷۸: ۱۸۸/۳)

لا ف واد کرم‌ها می‌کند شاخ رحمت را ز بن برمی‌کند

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۹۱/۳)

ج) ظلمت دل

ظلمت دل و کوری باطن انسان را از درک و بهره‌مندی از رحمت واسعة حق محروم می‌سازد. دل‌های آلوده و مکدر همچون سنگ و خاک قادر نیستند جلوه‌های خورشید حقیقت را انعکاس دهند، بلکه دل‌های زدوده از زنگارهای نفسانی و شیطانی، می‌تواند تجلی خورشید رحمت را در خود بپذیرد و جلوه‌گر سازد.

گیر عالم پر بود خورشید و نور چون روی در ظلمتی مانند گور
بی‌نصیب آیی از آن نور عظیم بسته روزن باشی از ماه کریم

(مولوی، ۱۳۷۸: ۷۱۷/۱-۷۱۶)

نتیجه

از آن چه که خداوندگار شعر و عرفان فارسی در مورد رحمت الهی گفته‌اند به این نتیجه می‌رسیم که ایشان نیز با الهام از فطرت پاک بشری و تعالیم الهی معتقدند که تمام هستی جلوه‌ای از رحمت گسترده حق است و رحمت او همه چیز را فرا گرفته است. آفرینش انسان که نقطه پیدایش عشق و عرفان است و بعثت انبیا و حضور اولیای الهی که واسطه فیض‌اند از جلوه‌های بارز رحمت پروردگار به شمار می‌آیند. با تبعیت از این معادن رحمت و عشق ورزیدن به آنان می‌توانیم به دریای بیکران رحمت متصل گردیم.

هر امتیازی که نصیب انسان می‌گردد از عشق و مهرورزی و علم گرفته، تا قدرت همه از خزاین رحمت الهی سرازیر می‌شود پس انسان چاره‌ای جز تواضع و تسلیم در برابر ذات مقدس و بزرگ او ندارد چرا که از او تنها رحمت ناشی می‌شود و هر عذاب و

عقابی از اعمال ما برمی‌خیزد. او رحمت محض است بنابراین باید در مسیر بندگی معبود، تقوی و پرهیزگاری را پیشه خود سازیم و نسبت به یکدیگر لطف و رحمت بورزیم تا برکت و رحمت الهی بر ما افزون گردد و به کمالات انسانی دست یابیم، عاشقانه بندگی کردن و شناختن خداوند به نام رحمتش به انسان امید و نشاط می‌بخشد و او را از افتادن در دام قهر الهی باز می‌دارد. زیرا می‌داند که رحمت حق بر خشم و غضبش سبقت دارد و لطف ازلی ایجاب می‌کند که درهای رحمت او برای همیشه به روی بندگان نیازمندش باز باشد.

فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- نهج البلاغه، ۱۳۸۵، مترجم، علی دشتی، قم، الهادی.
- ۳- بیانی، شیرین، ۱۳۸۴، دمساز دو صد کیش، تهران، جامی.
- ۴- جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۶، ترجمه و تفسیر موضوعی نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵- حافظ شیرازی، ۱۳۷۰، دیوان، تهران، انتشارات دبیر.
- ۶- خمینی، روح الله، ۱۳۸۲، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۷- خوارزمی، حسین ابن حسن، ۱۳۸۴، شارح جواهر الاسرار و ظواهر الانوار (شرح مثنوی مولوی، مقدمه و تصحیح از محمد جواد شریعت)، تهران، اساطیر.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۸، سر نی، تهران، علمی.
- ۹- _____، ۱۳۷۴، بحر در کوزه، تهران، علمی.
- ۱۰- _____، ۱۳۸۱، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، علمی.
- ۱۱- _____، ۱۳۸۲، نردبان شکسته (شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی) تهران، سخن.
- ۱۲- صدر الدینی، علیرضا، ۱۳۸۲، مقدمه‌ای بر رحمت خداوند، تهران، رسا.
- ۱۳- طباطبایی، علامه سید محمدحسین، ۱۳۸۷، المیزان (مترجم: سید محمدباقر موسوی همدانی)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۴- فروزانفر، بدیع الزمان، ۱۳۷۱، شرح مثنوی شریف، تهران، زوار.
- ۱۵- کلینی، مرحوم ثقه الاسلام، ۱۳۷۵، اصول کافی، تهران، ولیعصر.
- ۱۶- مولوی، جلال الدین محمد، ۱۳۷۲، مثنوی (تصحیح و توضیح از دکتر محمد استعلامی)، تهران، علمی.
- ۱۷- _____، ۱۳۷۸، مثنوی (شرح جامع مثنوی از کریم زمانی)، تهران، اطلاعات.